

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هجدهم، پاییز ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۹/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۵/۰۴

کارکردهای زیبایی‌شناسی پیش‌آبی فعل در غزل سعدی

* سوسن جبری

** پرند فیاض‌منش

چکیده

ساختارهای نحوی به نوعی منعکس‌کننده ادراک و دریافت ما از واقعیت‌های بیرونی و درونی و بیان‌کننده مجموعه روابطی هستند که ذهن در قالب زبان، میان پدیده‌ها ایجاد می‌کند. شکل‌گیری ساختارهای نحوی بر اساس نظام اندیشه و تفکر ما و کاملاً غریزی و ناآگاه است؛ اما شاعر تا حدودی آگاهانه با استفاده از الگوهای نحوی، اندیشه و عاطفه خود را زیباتر و رساتر بیان می‌کند. یکی از این الگوها آن است که فعل بر برخی ارکان جمله پیشی می‌گیرد. موضوع مقاله حاضر بررسی کارکردهای این نوع ساخت نحوی در غزل سعدی است. نقد و تحلیل متن شاهکارها از این بُعد، می‌تواند زمینه‌ساز خلاقیت‌های ادبی شود. کارکردهای این گونه از آشنایی‌زدایی نحوی عبارت است از: کارکردهای ساختاری چون خلق موسیقی قوی‌تر، حفظ حس کوتاهی جمله، گسترش‌پذیری، استقلال رکن در عین داشتن پیوندهای نحوی و تکمیل معنا و انسجام ساختاری و کارکردهای معنایی چون افزایش معنا؛ تأکید، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی، بیان کلیت و تعمیم معنا، بیان کلی زمان و مکان، خلق ایجاز، توان تفسیرپذیری، تعلیق و انتظار، برجستگی توصیفات، حرکت و پویایی، انگیزش عاطفی، خیال‌انگیزی، ایجاد لذت و انسجام معنایی. بنابراین پیش‌آبی فعل، یکی از اسرار زیبایی غزل سعدی است که در کنار دیگر شگردهای زبانی به شیوه‌ای حیرت‌انگیز، خواننده را در اندیشه و عاطفه شاعر سهیم می‌گرداند.

واژه‌های کلیدی: نقد، کارکردهای زیبایی‌شناسی، ساختار نحوی، پیش‌آبی فعل، غزل سعدی.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی
Sousan_jabri@yahoo.com

** عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد صحنه
P_fayazmanesh@yahoo.com

مقدمه

واژه‌ها برای بیان پیوندهای میان پدیده‌های بیرونی و درونی و مفاهیم ذهنی در ساختارهای نحوی نشانده می‌شوند. به تعبیری چینش واژگان در ساختار جمله، آیینه اندیشه و عاطفه آدمی است. از این دیدگاه که به زبان نگاه کنیم، می‌توانیم بگوییم که اهل هر زبان، نگرشی ویژه به جهان واقعیات بیرونی و جهان واقعیات درونی خود خواهند داشت که متأثر از زبان است. «واقعیت این است که ساختارهای جمله‌های ما در حقیقت ساختارهای نگاه‌ها و ساختارهای فکرهای ما هستند» (محمدی، ۱۳۸۰: ۲۱).

درباره نقش ساختار در خلق زیبایی و بیان معنا در زبان شعر گفته‌اند: «مهمترین عامل در روانی کلام، گذشته از حسن انتخاب واژگان، این است که اجزای کلام به همان ترتیبی به دنبال هم قرار بگیرند که معنای کلام اقتضاء می‌کند» (موحد، ۱۳۷۸: ۱۳۳). بنابراین گوینده چه بخواهد و چه نخواهد، چه بداند و چه نداند، شیوه و چگونگی چینش واژگان در ساختار نحوی جمله، بنا بر طبیعت زبان، بخش مهمی از خلق معنای مورد نظر او را به عهده دارد. در این پژوهش نتایجی را که از روابط عناصر جمله در هنگام پیش آیی فعل به دست می‌آید، بررسی می‌کنیم.

از آن جا که هر ساختار با معنای جمله پیوندی مستقیم دارد، الگوهای نحوی می‌توانند در رابطه با معنا بررسی شوند. به عنوان نمونه تقدم مسند بر مسندالیه در بافت معنایی جمله گاه اندوه، گاه شادی، گاه هشدار، گاه تأکید، جلب توجه و مانند این‌ها را در برمی‌گیرد (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۶۸-۱۷۱) و (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۱-۹۴). بنابراین با توجه به ساختار نحوی چینش واژه‌هاست که روابط اجزای جمله با یکدیگر مشخص می‌شود (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۲۵) و معانی گوناگون از این طریق به مخاطب منتقل می‌شود.

شاعران توانمند و آشنا به طبیعت زبان چون سعدی به گونه‌ای زبان را به کار می‌گیرند که محمد علی فروغی در این‌باره می‌گوید: «کلام در دست سعدی مانند موم است. هر معنا را به عبارتی بیان می‌کند که از آن بهتر، زیباتر و موجزتر ممکن نیست» (عبادیان، ۱۳۸۴: ۱۳۰).

سعدی از جمله شاعران توانمندی است که شگردهای بلاغی را آگاهانه به کار می‌گیرد. او خوب می‌داند که هدف غایی بلاغت، در مجموع اقتناع خواننده و سهیم گرداندن او در اندیشه و عاطفه شاعر است. شاهد مدعای ما سخن خود سعدی است: کی درآموخت چنین نطق و بلاغت کامروز / مردم از عقل به در برد چو او گویا شد (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۲۰)

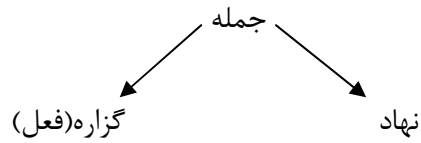
موضوع نحوه ادای معانی گوناگون، با تکیه بر ساختار نحوی و از میان ساختارهای نحوی گوناگون، ساختی را که فعل بر دیگر ارکان جمله مقدم گردیده، معیار سنجش جملات مستقل در هر بیت بوده اند. تأمل ما بر جملاتی است که فعل در آن‌ها حضور دارد و به واسطه قرینه‌های لفظی یا معنایی حذف نشده است. این ساخت‌های نحوی در حالت‌های گوناگون خود، توانمندی‌های زبانی را برای بیان معانی مورد نظر شاعر خلق می‌کند. در این بررسی هم توانمندی‌های ساختاری و هم معانی گوناگون ساخت‌های نحوی که فعل در آن‌ها مقدم شده، مورد توجه هستند. با آن که این دیدگاه به بلاغت سنتی و معناشناسی نظر دارد؛ اما نگاه متفاوتی است به یکی از ساخت‌های نحوی پرکاربرد که پیشینه‌ای برای آن نیافته‌ایم.

انگیزه انجام این پژوهش نگاهی دوباره به شگردهای نانوخته بلاغی زبان است. هدف از شناخت و معرفی این شگردهای زبانی، شناساندن تجربه‌های گذشتگان به نسل امروز است تا زمینه ساز خلاقیت‌های ادبی تازه‌ای شود.

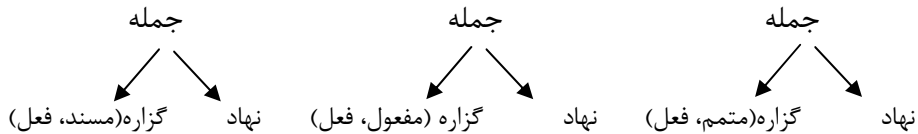
ساختار جمله در کلام

بزرگترین واحد معنادار زبان، جمله مستقل است که در بافت کلام به دو صورت ساده و مرکب به کار می‌رود. می‌دانیم جمله ساده یک فعل و جمله مرکب بیش از یک فعل دارد که فعل دوم، هسته یک جمله وابسته را تشکیل می‌دهد. کلی‌ترین تقسیم نحوی جمله، تقسیم آن به نهاد و گزاره است. به عبارتی هر جمله ساده‌ای به لحاظ ساختاری شامل دو بخش نهاد و گزاره است که معمولاً بخش نهاد بر گزاره پیشی دارد. با توجه به ساخت‌های جمله در زبان فارسی، الگوی کلی ساختارهای نحوی جملات دو جزئی، سه جزئی و چهار جزئی را این گونه می‌توان ترسیم می‌کرد:

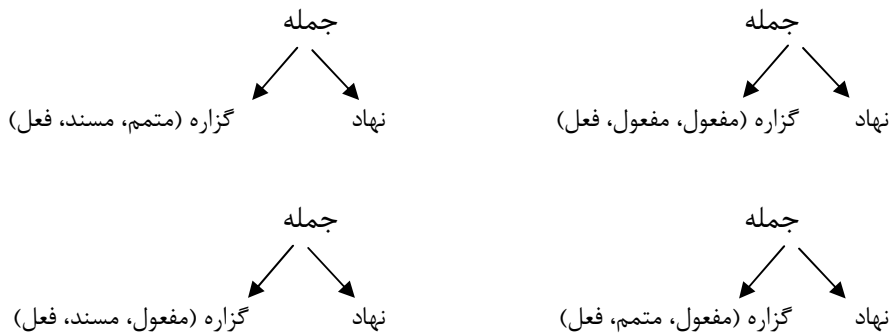
جمله دو جزیی:



جمله سه جزیی:



جمله چهار جزیی:



ساختار جمله در زبان شعر

شکستن عادت‌ها و گریختن از قراردادهای زبانی، هنر شاعر است. یکی از این قراردادهای ذهنی در میان فارسی زبانان انتظار آمدن فعل (اغلب) در پایان جمله است. شکستن قراردادهای زبان ارتباطی در شعر، احساس تازگی و متفاوت بودن زبان را در خواننده ایجاد می‌کند. این همان آشنایی زدایی در زبان است که خود همه شگردهای بلاغی را در بر می‌گیرد و یکی از آن‌ها پیش آبی فعل است. با توجه به ماهیت زبان در

گذشته و اکنون، ترتیب چینش ارکان و اجزای جمله شناور است و از قاعده یکسانی پیروی نمی‌کند. «حقیقت این است که در زبان فارسی فعل آن جا می‌آمده که نیازهای بیانی می‌گفته اند و به اصطلاح ایجاب می‌کرده اند» (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۴). در زبان شعر، زیبایی آفرینی و افزایش معنایی عامل تعیین‌کننده چگونگی چینش واژگان در الگوهای نحوی است. بر این اساس چینش گروه‌های اسمی و فعلی و روابط و پیوندهایی که در ساختار بین ارکان و اجزاء جمله ایجاد می‌شود، در زبان شعر جایگاه و تأثیرات ویژه‌ای دارد. «برای مثال ترکیب نحوی (اسم+ صفت+ و+ صفت+ ی+ فعل) بسیار رایج است. مانند: «هوای خوش و فرحبخشی است.» که جمله‌ای عادی در زبان فارسی است؛ اما ترکیب (صفت+ اسم+ ی+ است+ و+ صفت) نادر است و به همین دلیل وقتی حافظ می‌گوید:

«خوش هوایی است و فرحبخش خدایا بفرست/ نازنینی که به رویش می‌گلگون
نوشیم» بیشتر ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد» (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۴۲-۴۳).

ترتیب ارکان و اجزاء در زبان شعر پیوند تنگاتنگی با محورهای عاطفی و تخیلی دارد و موجب انتقال بهتر عاطفه و اندیشه شاعر به خواننده می‌گردد. بدین سبب بخشی از ویژگی‌های زبان شاعر و سبک سخن او بستگی به چگونگی به کارگیری ساخت‌های نحوی دارد.

فعل

ارکان^(۱) دیگر جمله توضیح‌دهنده و تکمیل‌کننده معنای فعل هستند، پس در ساختارهایی که فعل بر دیگر ارکان جمله مقدم می‌گردد، ساخت نحوی ویژگی‌ها و توانمندی‌های خاصی را در اختیار گوینده قرار می‌دهد. «شاعران برای آفرینش سخن نو پیوسته در پی شکستن قراردادهای ساختارهای دستوری و نحوی و گریختن از این هنجارهای معمول زبان بوده‌اند. این گونه است که بدون یاری گرفتن از صورخیال و تنها با تصرف در ساختمان دستوری زبان نیز کلام را از حوزه نثر به حوزه شعر می‌توان وارد کرد» (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

پیش آیی فعل در ساخت‌های نحوی

پیش آیی فعل در غزل سعدی فراوانی بالایی دارد و در تمام ۷۱۵ غزل سعدی، وجود دارد. این ساخت چه در غزل‌های دارای ردیف یا قافیه اسمی و چه در غزل‌های دارای ردیف یا قافیه فعلی به ضرورت وزن و بیان معنا به کار گرفته شده است. کارکردهای بلاغی گوناگون پیش آیی فعل در غزل سعدی در حوزه ساختار و معنا، به شکلی پیچیده و به طور همزمان در کنار هم و در درون ساخت نحوی حضور دارند و در واقع کشیدن مرزی خاص در میان این کارکردها امکان ندارد. سعدی نیز به این پیوند ساخت و معنی آگاهی دارد و آگاهانه به هر دو جنبه ساخت و معنا توجه می‌کند. او در این باره می‌گوید:

دُر معنی مُنتظم در ریسمان صورت است نه چو سوزن تنگ چشم ریسمانی گو مباش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۳۱)

برای بیان روشن کارکردهای ساختاری و معنایی پیش آیی فعل، عنوان‌هایی برگزیده شده است تا بتوان با این عناوین، آن‌ها را طبقه بندی و توصیف کرد. به این سبب تأثیرات پیش آیی فعل به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، کارکردهای ساختاری که توان ساختار را افزایش می‌دهند و دسته دوم، کارکردهای معنایی که موجب افزایش معنا می‌گردند.

۱. کارکردهای ساختاری

فعل، رکن اصلی جملات هسته و وابسته را تشکیل می‌دهد. جایگاه این هسته مرکزی در جمله مرکب که دارای یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته است نیز به نوعی دارای همان الگو یا ساختار نحوی جمله ساده است، با این تفاوت که یکی از ارکان آن گسترش یافته و به شکل جمله وابسته در درون جمله هسته جای گرفته است. «این جمله نهاد، مفعول، متمم، متمم قیدی، مسند، بدل، صفت یا مضاف الیه جمله هسته می‌باشد» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۱۶) و (ر.ک مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۲: ۸۱-۱۱۷).

خلق موسیقی قوی‌تر

ایجاد تقارن‌ها و توازن‌ها در تکرار ساخت نحوی که فعل بر یک یا چند رکن پیشی گرفته است، در خلق و تقویت موسیقی کلام تأثیر به‌سزایی دارد. این ویژگی علاوه بر تقویت موسیقی شعر، موجب انسجام بیشتر کلام نیز می‌گردد.

پس آمدن فاعل:

قسمت خود می‌خورند منعم و درویش روزی خود می‌برند پشه و عنقا
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳)

پس آمدن مفعول:

مطرب یاران بگوی این غزل دلپذیر ساقی مجلس بیار آن قدح غمگسار
(همان: ۴۸)

پس آمدن متمم:

شربت نوش آفرید از مگس نحل نخل تناور کند زدانۀ خرما
(همان: ۳)

پس آمدن فاعل و متمم قیدی:

از تو روحانی ترم در پیش دل نگذرد شب‌های خلوت واردی
(همان: ۹۱)

حفظ حس کوتاهی جمله

آمدن جملات وابسته توصیفی و توضیحی و نقل قول‌ها پس از فعل، جملات مرکب طولانی را بسیار کوتاه می‌نمایاند؛ زیرا قدرت پیوند دهنده معنایی فعل به همان اندازه که ارکان و جملات وابسته قبل از فعل را پوشش می‌دهد، ارکان و جملات وابسته پس از فعل را نیز پوشش معنایی می‌دهد. این ویژگی موجب می‌شود درون ساختار جمله مرکب، گونه‌ای تقسیم بندی شکل بگیرد که گویی جمله مستقل مرکب به جمله یا جملات کوچک تقسیم شده است. این ویژگی ساختاری سبب کوتاه به نظر رسیدن جملات مرکب گسترده می‌گردد.

دی به امیدگفتمش داعی دولت توام گفت دعا به خود بکن گر به نیاز می‌کنی
(همان: ۳۴)

پس آمدن جمله وابسته در نقش مفعول (نقل قول)، موجب استقلال آن و جلوگیری از طولانی و مرکب نمودن جمله شده است. این در حالی است که جمله اصلی با دو جمله وابسته همراه است.

تو عاشقان مسلم ندیده‌ای سعدی که تیغ بر سر و سر بنده وار در پیشند
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۹)

پس آمدن جمله وابسته توصیف کننده مفعول (عاشقان)، چنان مستقل است که گویی خود جمله مستقل دیگری است.

گسترش پذیری

ایجاد توان گسترش ساختار جمله؛ یعنی امکان پیوند دادن اجزایی دیگر به فعل جمله هسته و ساختن جملات مرکب.
زان‌گه که عشق دست تطاول دراز کرد معلوم شد که عقل ندارد کفایتی
(همان: ۱۱)

«شدن» فعل اسنادی و هسته جمله است که در این نمونه جمله وابسته «زان‌گه که عشق دست تطاول دراز کرد» در نقش قید زمان و جمله وابسته توصیفی (مسندالیه) «که عقل ندارد کفایتی» به جمله اصلی پیوند یافته و این دو پیوند جمله را به زیبایی و در نهایت ایجاز گسترش بخشیده است.

الف) گسترش پذیری با پیوند جملات وابسته

وقتی فعل جمله هسته، صدر نشین می‌شود و پس از آن جملات وابسته یا شرطی می‌آیند، در همان حالی که معنای جمله هسته در مرکز دریافت معنایی ما قرار می‌گیرد، جملات وابسته تنها توضیح بیشتری به معنای فعل جمله هسته می‌افزایند. نکته شایسته تأمل این است که گسترش جمله به این شیوه، انسجام خاصی در کلام پدید می‌آورد. این انسجام بیشتر حاصل پیوندهای درونی ارکان جمله به واسطه نشان دادن فعل، قبل از یکی از ارکان اصلی است.

چه کند بنده‌ای که از دل و جان نکند خدمت خداوندی

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۶)

پس آمدن جمله وابسته توصیفی فاعل «بنده‌ای که از دل و جان / نکند خدمت خداوندی» موجب گسترش جمله اصلی گردیده است.

به حسن و طلعت لیلی نگاه می‌نکند فتاده در پی بیچاره‌ای که مجنون است

(همان: ۳۷)

پس آمدن جمله وابسته توضیحی فاعل «فتاده در پی بیچاره‌ای که مجنون است»، جمله اصلی را کامل کرده است.

ز دیدنت نتوانم که دیده بردوزم و گر معاینه بینم که تیر می‌آید

(همان: ۱۰)

جمله وابسته (که دیده بردوزم) و دو جمله (گر معاینه بینم / که تیر می‌آید)، به زیبایی جمله اصلی را شکل داده‌اند.

ب) گسترش پذیری با عطف چند گروه اسمی

گاه گسترش جمله به شکل عطف چند گروه اسمی هم نقش است. این شیوه گسترش جمله نیز تقویت کننده پیوندهای درونی ارکان جمله و به عبارتی تقویت کننده انسجام کلام است.

هرگز در سر نبود این شورش و سودا ولیک پیل چون در بند می‌افتد مسخر می‌شود

(همان: ۲۸)

پس آمدن مسندالیه «این شورش» و پیوندش با «سودا»

بذل تو کردم تن و هوش و روان وقف تو کردم دل و چشم و ضمیر

(همان: ۱۵)

نه تو گفتی که به جای آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان و وفاداری و دل‌بندی و یاری

(همان: ۲۰)

پس آمدن مفعول «دل» و پیوند «چشم» و «ضمیر» با «دل».

پ) شکل ترکیبی از هر دو صورت الف و ب.

مشغول عشق جانان گر عاشق است و صادق در روز تیر باران باید که سرنخارد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۳)

در این نمونه هم عطف «عاشق» و «صادق» و پیوند جمله وابسته «گر عاشق است و صادق» و «که سر نخارد» دیده می‌شود، بنابراین نشان می‌دهد که ترکیبی از دو شکل گسترش جمله را با هم مورد استفاده قرار داده است.

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار (و) ترک رضای خویش کند در رضای یار

(همان: ۳۸)

در این شاهد، عطف حملات وابسته (موصوف «آن» و «این») به هم، نیز ترکیب دو شیوه گسترش به وسیله عطف و پیوند حملات وابسته را به جمله اصلی نشان می‌دهد.

انسجام ساختاری

حضور فعل در میانه جمله مرکب، ساختاری منسجم را پدید می‌آورد. در غزل سعدی نیز بیشترین ساخت مورد استفاده، ساختی است که یک یا چند رکن و یا یک یا چند جمله وابسته بعد از فعل قرار گرفته است. دلیل آن هم ساختار محدود بیت است. در گسترش ساختارها به هر شکلی، فعل جمله اصلی پیوند دهنده دیگر ارکان جمله است.

گر دری از خلق ببندم به روی بر تو نبندم که به خاطر دری

(همان: ۱۱۲)

چون خراباتی نباشد زاهدی کش به شمع از در درآید شاهی

(همان: ۹۱)

استقلال رکن در عین داشتن پیوندهای نحوی

یکی از عوامل ایجاد استقلال رکن آمده پس از فعل، مکثی است که موسیقی واج‌های شناسه افعال و حروف اضافه در جمله ایجاد می‌کنند. از بُعد تأثیرگذاری بر معنا، این مکث موجب برجسته‌سازی رکن پس از فعل می‌گردد.

الف) شناسه فعل

مکث ناشی از واج‌های افعالی که به شناسه‌های (م، ی، د، یم، ید، ند) و به آوای «د» و «م» ختم می‌شوند، رکن بعد از فعل به ویژه فاعل و مفعول را به شکلی برجسته و مستقل می‌نمایانند.

پس آمدن مفعول:

مؤذن غلط کرد بانگ نماز مگر همچو من مست و مدهوش بود
(همان: ۱۸)

پس آمدن مفعول:

دوستان هرگز نگردانند روی از مهر دوست نی معاذ الله قیاس دوست با دشمن مکن
(همان: ۲۰۱)

ب) حرف اضافه

آمدن حرف اضافه متمم، پس از شناسه‌های فعلی که به واسطه آوای (د، م) موجب مکث و تأنی هستند، این مکث را تقویت می‌کنند و خود به خود، پس آیی متمم، فعل را برجسته تر و مستقل تر از ساخت‌های دیگر می‌نمایاند.

پس آمدن متمم:

تا میل نباشد به وصال از طرف دوست سودی نکند حرص و تمنا که تو داری
(همان: ۱۵۷)

پس آمدن متمم:

شبان دانم که از درد جدایی نیاسودم ز فریاد جهان سوز
(همان: ۹)

تکمیل معنا

نقش گروه‌های اسمی به واقع همان افزودن معنایی به جمله است که توضیح بیشتر و کامل کننده معنای فعل است. زمانی که این ارکان پس از فعل می‌آیند، به انتظار ذهن پاسخ می‌دهند. بدین گونه نقش تکمیل کنندگی معنایی آن‌ها به نوعی پررنگ تر می‌شود.

پس آمدن متمم و فاعل:

می‌رود و ز خویشتن بینی که هست در نمی‌آید به چشمش دیگری
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۵)

پس آمدن مفعول:

ای باد اگر به گلشن روحانیان روی یار قدیم را برسانی دعای یار
(همان: ۳۸)

پس آمدن مفعول:

ای که نیازموده‌ای صورت حال بیدلان عشق حقیقت است اگر حمل مجاز می‌کنی
(همان: ۳۳)

پس آمدن مفعول:

عقل روا می‌نداشت گفتن اسرار عشق قوت بازوی عشق بیخ صبوری بکند
(همان: ۴۲)

۲. کارکردهای معنایی

آمدن ارکان جمله پس از فعل برجسته‌ساز و تأکید آفرین است. اغلب برجسته‌سازی، ایجاد تأکید و افزایش معنایی در کنار هم در ساختار اتفاق می‌افتند. ما با توجه به بافت و ساختار جمله معانی ضمنی کلی را بیان کرده‌ایم. در این نمونه برجسته‌سازی، تأکید و افزایش معنا به گونه‌ای در آمدن صفت «مشکبوی» پس از فعل اسنادی دیده می‌شود.

این قاصد از کدام زمین است مشکبوی وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است
(همان: ۴۹)

افزایش معنا

آشنایی‌زدایی نحوی سعدی سخن او را برجسته می‌سازد. این برجستگی در معنا همان تأکیدی است که بر رکن پس از فعل پدید می‌آید. سعدی آگاهانه این تأکید را در بافت جمله، با هدف افزایش معنایی نیز به کار می‌گیرد. معانی ضمنی که ناشی از چینش ارکان در جمله است تا حد زیادی برای قدما نیز شناخته شده بوده است.

پس آمدن مفعول:

هم عارفان عاشق دانند حال مسکین گر عارفی بنالد یا عاشقی بـزارد

(همان: ۴۳)

پس آمدن مفعول:

المنتہ لله کہ نمردیم و بدیدیم دیدار عزیزان و به خدمت برسیدیم

(همان: ۸)

پس آمدن فاعل:

تا غمی پنہان نباشد رقتی پیدا نیاید ہم گلی دیده ست سعدی تا چو بلبل می‌خروشد

(همان: ۴۸)

پس آمدن فاعل:

ہر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت دانہ نکشت ابلہ و دخل انتظار کرد

(همان: ۵)

پس آمدن مسندالیہ:

چون است حال بستان ای باد نوبہاری کز بلبلان برآمد فریاد بیقراری

(همان: ۷۰)

موسیقی «کہ» و «گر»هایی کہ جملات وابستہ را بہ جملہ ہستہ پیوند می‌دہد، بیانگر تأکید است. این تأکیدها بستہ بہ بافت جملہ تأویلات معنایی گوناگونی (افزایش معنا) را موجب می‌شود. این معانی ضمنی متفاوت با توجہ بہ ساختار و بافت کلام خلق می‌شود.

پس آمدن جملہ وابستہ:

بہ رغم دشمنم ای دوست سایہ‌ای بہ سر افکن کہ موش کور نخواہد کہ آفتاب برآید

(همان: ۴۵)

تأکید

آن چہ در بلاغت سنتی بہ آن تأکید گفته می‌شود، نامگذاری یک ویژگی کلی است کہ تعبیرات معنایی دیگری ہم از آن می‌توان کرد. تأکید گاہ قوی‌ترین معنای حاصل از پیش‌آیی فعل بر دیگر ارکان است. بہ عنوان نمونہ در این بیت آمدن «ز دستت» پس از فعل، بیش از ہر معنایی، تأکید بر معنای فعل را بیان می‌کند.

عجب است اگر توانم کہ سفر کنم ز دستت بہ کجا رود کبوتر کہ اسیر باز باشد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۳۳)

بزرگ نمایی و کوچک نمایی

یکی دیگر از اشکال افزایش معنا، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی است که بزرگی و اهمیت یا کوچکی و کم‌ارجی پدیده‌ها را در نظر گوینده‌اش به طور ضمنی بیان می‌کند. بزرگ نمایی:

ما خوشه چین خرمن اصحاب دولتیم باری نگه کن ای که خداوند خرمنی
(همان: ۱۰۲)

بیان کثرت:

از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست گر متفق شوند جهانی به دشمنی
(همان)

کوچک نمایی:

سعدی از سرزنش خلق نترسد هیئات غرقه در بحر چه اندیشه کند باران را
(همان: ۱۹۰)

بیان عظمت و ابهام:

سعدی از آن جا که فهم اوست سخن گفت ورنه کمال تو، وهم کی رسد آن جا
(همان: ۳)

بیان ابهام:

لیکن آن نقش که در روی تو من می‌بینم همه را دیده نباشد که بینند آن را
(همان: ۱۹۰)

بیان کثرت و عظمت

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد
(همان: ۴)

پس آمدن مفعول «عهد» و پیوند آن با «پیمان» و «وفاداری» و «دلبندی» و «یاری» مانند نمونه‌های پیش در عین این که ساختار جمله گسترش می‌یابد؛ با افزایش معنا همراه است. این افزایش معنا مفهوم عظمت و کثرت را نیز در خود دارد.

بیان کلیت و تعمیم یک معنا

با توجه به واژه‌گزینی‌های سعدی، گروه‌های اسمی در خود نوعی معنای عام دارند، حال اگر گروه‌های اسمی که بر این مفاهیم کلی دلالت دارند پس از فعل قرار بگیرند، به گونه‌ای بیان تعمیم معنایی را برجسته‌تر می‌گردانند.

تکمیل‌کنندگی معنایی مفعول و متمم، اگر با عطف گروه‌های اسمی یا استقلال‌بخشی به رکن پس‌آمده همراه باشد، تعمیم معنا را نیز پدید می‌آورد. تقدم فعل زمینه‌ساز پیدایش تعمیم است. باعطف چند متمم یا آمدن متمم پس از فعل، تعمیم، مؤکدتر و پوشش‌دهنده‌تر می‌گردد.

پس آمدن مفعول:

هر کس صفتی دارد و رنگی و طریقی
تو ترک صفت کن که از این به صفتی نیست
(همان: ۲۷)

پس آمدن متمم:

انگبین رویان نترسند از مگس
نوش می‌گیرند و نشتر می‌زنند
(همان: ۴۹)

عطف متمم:

همه عمر با حریفان بنشستمی و خوبان
تو بخاستی و نقشت بنشست در ضمیرم
(همان: ۳۰)

عطف مسندالیه:

که نه بیرون پارس منزل نیست
شام و روم است و بصره و بغداد
(همان: ۵۴)

پس آمدن فاعل:

هرگز اگر راه به معنی برد
سجده صورت نکنند بت پرست
(همان: ۸۰)

بیان کلی زمان و مکان

یکی از اسرار زیبایی شاهکارها آن است که قید زمان و مکان تقویمی و محسوس، در آن‌ها برداشته شده است و زمان و مکان در متن، شکلی کلی و مبهم دارند. علاوه بر این، حضور فعل در جمله بدون قید زمان و مکان به طور بدیهی و بنا بر ماهیت فعل، خود بیانگر زمان و مکان مبهمی است که بن فعلی ماضی یا مضارع در کنار پیوند با شناسه ایجاد می‌کند؛ اما آنگاه که متمم‌های قیدی، پس از فعل می‌نشینند، زمان و مکان برجستگی بیشتری می‌یابند. متمم‌های قیدی در غزل سعدی بیش از آن که بیانگر زمان و مکان واقعی باشند، بیانگر زمان و مکانی شاعرانه هستند.

آب شوق از چشم سعدی می‌رود بر دست و خط	لاجرم چون شعر می‌آید سخن تر می‌شود (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۸)
عیش‌ها دارم درین آتش که بینی دم به دم	کاندرونم گر چه می‌سوزد منور می‌شود (همان)
مه روی بپوشاند، خورشید خجل ماند	گر پرتو روی افتد؟ بر طارم افلاکت (همان: ۴۷)
برگ چشم می‌نخوشد در زمستان فراق	وین عجب کاندرا زمستان برگ‌های تر بخوشد (همان: ۴۷)
حور عین می‌گذرد در نظر سوختگان	یا مه چارده یا لعبت چین می‌گذرد (همان: ۲۲)
من خود آن سنگ به جان می‌طلبیدم همه عمر	کاین قفس بشکند و مرغ به پرواز آید (همان: ۱۱)
چو فرهاد از جهان سعدی به تلخی می‌رود بیرون	ولیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد (همان: ۱۷۹)

خلق ایجاز

بسامد فعل خود نشان از ایجاز دارد؛ اما منظور از خلق ایجاز در پس آیی فعل، زمانی است که جملات وابسته درون جملات مرکب چنان چیده شده‌اند که در وهله اول به

شکل جملات کوتاه ادراک می‌شوند و پس از آن ترکیب معناساز آن‌ها در بافت جمله مرکب درک می‌شود.

روى و چشمى دارم اندر عشق او کاین گهر می‌ریزد، آن زر می‌زند

(همان: ۴۹)

گر بر وجود عاشق صادق نهند تیغ بیند خطای خویش و نبیند خطای یار

(همان: ۳۸)

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم مانند سرمه دان که در او توتیا رود

(همان: ۲۴)

توان تفسیرپذیری

هر قدر ایجاز و فشردگی لفظ و معنا بیشتر باشد، توان تفسیرپذیری بیشتر می‌گردد. گسترش ساختار نحوی، پیچیدگی در ساختار و پیوندهای بیشتر ارکان را موجب می‌شود. ساخت پیچیده و گسترده نیز زمینه تفسیرپذیری معنایی جمله می‌گردد. در جملاتی که بر معنای ارکان پس از فعل تأکید می‌شود این تأکید محور تفسیرهای بیشتر می‌گردد.

عذرا که نانبشته بخواند حدیث عشق داند کز آب دیده وامق رسالت است

(همان: ۵۹)

گر همه سرمایه زیان می‌کند سود بود دیدن آن مشـتری

(همان: ۱۱۲)

ای مرغ به دام دل گرفتار بازای که وقت آشیان است

(همان: ۱۲۲)

ز محبتت نخواهم که نظر کنم به رویت که محب صادق آن است که پاکباز باشد

(همان: ۱۳۳)

ندارد با تو بازاری مگر شوریده اسراری که مهرش در میان جان و مهرش بر زبان باشد

(همان: ۱۷۹)

تعلیق و انتظار

چنان که طبیعت زبان است، زمانی معنا کامل می‌گردد که فعل در مرکز ساخت معنا قرار بگیرد. حال اگر فعل، قبل از ارکان کامل کننده معنا بیاید، ذهن تا کامل شدن معنای فعل دچار حس تعلیق و انتظار می‌گردد، گویی با پرسشی پنهانی درگیر شده است. این پرسش‌ها در پاسخ فاعل یا مفعول یا متمم یا مسند یا مسندالیه را طلب می‌کند.

پس آمدن فاعل:

ره به خرابات برد عارف پرهیزگار سفره یک روزه کرد نقد همه روزگار
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۸)

پس آمدن مفعول:

دست و ساعد می‌کشد درویش را تا نپنداری که خنجر می‌زند
(همان: ۴۹)

پس آمدن متمم:

من اگرچنان که نهی است نظر به دوست کردن همه عمر توبه کردم که نگردم از مناهی
(همان: ۴۴)

پس آمدن متمم:

ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن آخبَنی هَجرونی کَمَا یَشَاءُ عُداتی
(همان: ۳۱)

پس آمدن مسند:

در نظر دشمنان، نوش نباشد هنی وز قبل دوستان نیش نباشد گزند
(همان: ۴۲)

برجستگی توصیف‌ها

آمدن صفت یا حالت پس از فعل، توصیف را برجسته می‌سازد و بر آن تأکید می‌کند. این ویژگی در خلق توصیفات زیبا و تأثیرگذار، اهمیت دارد. حال چه این توصیفات؛ بیان واقعیات بیرونی و چه واقعیات درونی باشد.

جمله وابسته:

نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوارت که تا در وقت جان دادن سرم بر آستان باشد
(همان: ۱۷۹)

توصیف (فاعل):

کمال شوق ندارند عاشقان صبور که احتمال ندارد بر آتش افسردن
(همان: ۵۱)

توصیف (متمم قیدی):

ای چشم عقل خیره در اوصاف روی تو چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی
(همان: ۱۰۲)

توصیف (قید آلت):

سعدیا گر روزگارت می‌کشد گو بگش بر دست سیمین ساعدی
(همان: ۹۱)

توصیف (جنس):

خواهی که دل به کس ندهی دیده‌ها بدوز پیکان چرخ را سپری باید آهنی
(همان: ۱۰۲)

توصیف (متمم):

نه من اوفتاده تنها به کمند آرزویت همه کس سرتو دارد تو سرکدام داری
(همان: ۱۶۸)

قیامت باشد آن قامت در آغوش شراب سلسبیل از چشمه نوش
(همان: ۱۹۰)

تا کی روم از عشق تو شوریده به هر سو تا کی دوم از شور تو دیوانه به هر کو
(همان: ۲۴۹)

فضا سازی‌های بی نظیر سعدی در توصیف وضعیت، حیرت انگیز است.

حرکت و پویایی

بسامد و صدرنشینی فعل هر دو در القای حس حرکت و پویایی نقشی به سزا دارند؛ اما هنگام پیش آیی فعل چون تأکید بر فعل نیز هست، این پویایی برجسته تر نشان داده می‌شود و موجب تصویرگری واقعیات بیرونی و درونی است. البته سهم افعال پیشوندی و متمم‌های قیدی در این تصویرگری بیش از فعل ساده و مرکب است. علاوه بر این، پس از فعل آمدن قیود و متمم‌های قیدی، بیان حرکت و حس پویایی را تقویت می‌کند.

جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاط	که خارهای مغیلان حریر می‌آید (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰)
نشیده‌ای که فرهاد چگونه سنگ سفتی	نه چو سنگ آستانت که به آب دیده سفتم (همان: ۵۰)
چه خوش بود دو دلارام دست در گردن	به هم نشستن و حلوای آشتی خوردن (همان: ۵۰)
فریاد سعدی در جهان افکندی ای آرام جان	چندش به فریاد آوری باری به فریادش برس (همان: ۳۴)

انگیزش عاطفی

عوامل ایجاد کننده انگیزش عاطفی در غزل بسیار است، که به برخی از آن‌ها در پیوند با موضوع مقاله اشاره می‌شود:

الف) سخن از معشوق

یکی از عوامل انگیزش عاطفی آن است که هر گاه موضوع، توصیف یا گفتن از معشوق است، پس آیی فاعل، مفعول، مسند، مسندالیه و متممی که به معشوق دلالت دارد در عین تأکید، لذت آفرین است. پس آمدن مفعول:

دوست دارم که کست دوست ندارد جز من	حیف باشد که تو در خاطر اغیار آیی (همان: ۱۷)
-----------------------------------	--

پس آمدن متمم:

بیچاره فروماندم پیش لب ضحاکت (همان: ۴۷)	<u>گفتم که نیاویزم در مار سر زلفت</u> پس آمدن متمم مسند:
تامگر سایه بر من افگندی (همان: ۴۶)	کاشکی خاک بـودمی در راه پس آمدن متمم:
چشم دارد مترصد که دگر بار آیی (همان: ۱۷)	گر تو صدبار بیایی به سر کشته عشق پس آمدن متمم قیدی:
پیغام دوستان برسانی بدان پری (همان: ۱۵۲)	ای مرغ اگر پری به سر کوی آن صنم

ب) برجسته سازی عواطف درونی

اگر فعل، حادثه رخ داده در زمان و مکان باشد و این حادثه یک حادثه ذهنی باشد، پدیده‌های ذهنی به شکل زنده و پویا بیان می‌گردد. بنابراین؛ کنش‌های درونی مانند واقعیت‌های بیرونی با سه بعد حادثه، زمان و مکان محسوس و ملموس می‌شود. پیش آیی فعل و پس آیی متمم‌های قیدی و تأکید بر آن‌ها، برجسته سازی واقعیت‌های درونی را تقویت می‌کند.

روزی که بی تو می‌گذرد روز محشرست (همان: ۴۹)	<u>دانی که چون همی گذرانیم روزگار</u>
تا خاطر معلق آن گوش و گردن است (همان: ۵۳)	<u>گردن نهم به خدمت و گوشت کنم به قول</u>
ما را که غرقه‌ایم ندانی چه حالت است (همان: ۵۹)	<u>ای مدعی که می‌گذری بر کنار آب</u>
تا خود به پای خویش بیایی و بنگری (همان: ۱۵۳)	<u>دانی چه می‌رود به سر ما ز دست تو</u>

برخاست آهم از دل و در خون نشست چشم یا رب ز من چه خاست که بی من نشست یار
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۴۰)

خیال انگیزی

خیال انگیزی غزل سعدی بیش از آن که حاصل کاربرد صورخیالی همچون تشبیه و استعاره، کنایه، تمثیل و نماد باشد، محصول تجسم تصویری واقعیات بیرونی و ذهنی به شکلی ملموس و محسوس است. نکته مهم این است که پیش آیی فعل و آمدن ارکان جمله پس از آن، همچنان که در تکمیل معنای فعل و بیان جزئیات وقوع فعل نقش دارند در افزایش قدرت خیال انگیزی نیز مؤثرند.

پس آمدن فاعل:

مشعله‌ایی بر فروخت پرتو خورشید عشق خرمن خاوان بسوخت، خانگه عام رفت
(همان: ۲۹)

وقتی فاعل با اسناد مجازی، فاعل، محسوب می‌شود نسبت فعل به چنین فاعلی
خیال انگیزی کلام را تقویت می‌کند.

پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم قبله اهل دل منم سهو نماز می‌کنی
(همان: ۳۴)

چو به منتهی رسد گل برود قرار بلبل همه خلق را خبر شد غم دل که می‌نهفتم
(همان: ۵۰)

متمم‌های قیدی دلالت کننده بر زمان و مکان کلی، مبهم و شاعرانه، نیز عامل
تقویت کننده خیال انگیزی هستند.

ایجاد لذت

پس آیی ارکان جمله آنگاه که بر محبوب یا معشوق دلالت دارد، به دلیل تأکید،
ایجاد لذت بیشتری می‌کند. خیال انگیزی و رازگشایی از تصاویر خیال هم در افزایش
لذت خواندن متن، سهم عمده‌ای دارد.

پس آمدن فاعل:

نشان یوسف گم کرده می‌دهد یعقوب مگر ز مصر به کنعان بشیر می‌آید

(همان: ۹)

پس آمدن مفعول:

دل ز جان برگیر و دربرگیر یار مهربان گر بدین مقدرات این دولت میسر می‌شود

(همان: ۲۸)

پس آمدن متمم:

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان راه به جایی نبرد هر که به اقدام رفت

(همان: ۲۹)

پس آمدن مسندالیه:

مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی محبت کار فرهادست و کوه بیستون سفتن

(همان: ۳۳)

انسجام معنایی

انسجامی که حاصل پیوند میان ارکان جمله است، معنا را به شکل یک کل به هم پیوسته بیان می‌کند. هر چه پیوندهای لفظی ارکان جمله بیشتر باشد، پیوندهای معنایی بیشتر و معنا عمیق تر و پیچیده تر می‌گردد. در واقع جداکردن موارد انسجام لفظی و معنایی جز برای توضیح پیوندها قابل تصور نیست. این انسجام معنایی و پیچیدگی پیوندها در جملات مرکب بیشتر است.

این عشق را زوال نباشد به حکم آنک ما پاک دیده‌ایم و تو پاکیزه دامنی

(همان: ۱۰۲)

گر شمع نباشد شب دلسوختگان را روشن کند این غره غرا که تو داری

(همان: ۱۵۷)

جماعتی که ندانند حظ روحانی تفاوتی که میان دواب و انسان است

(همان: ۱۴۶)

گمان برند که در باغ عشق سعدی را نظر به سیب زرخدان و نار پستان است

(همان)

با جوانان راه صحرا برگرفتم بامداد کودکی گفتا تو پیری با خردمندان نشین

(همان: ۲۱۱)

گفتم ای غافل نبینی کوه با چندین وقار همجو طفلان دامنش پر ارغوان و یاسمین
(همان)

در مباحث پیش، ارکان جمله مانند فاعل، مفعول، متمم، مسند و مسندالیه مورد نظر بودند و در مورد اجزایی چون مضاف الیه، صفت، بدل، منادا، همکرد فعل (جزء اول فعل مرکب) و جمله‌های توضیحی که موصوف «این» و «آن» هستند، باید گفت کارکردهای ساختاری و معنایی پیش آیی اجزا، همانند پیش آیی فعل بر ارکان جمله است.^(۲)

نتیجه‌گیری

زبان شعر نمایشگر زیبایی و خالق لذت است، اما ادراک زیبایی است که لذت آفرین است. اوج این لذت را در گره خوردگی عاطفه و تخیل در شعر غنایی می‌یابیم. به اعتراف همه فارسی‌زبانان از زمان حیات سعدی تا کنون کسی در سرودن غزل عاشقانه همپای سعدی نگردیده است و شاید تا دیرگاهی نیز همتایی برای او نیابیم.

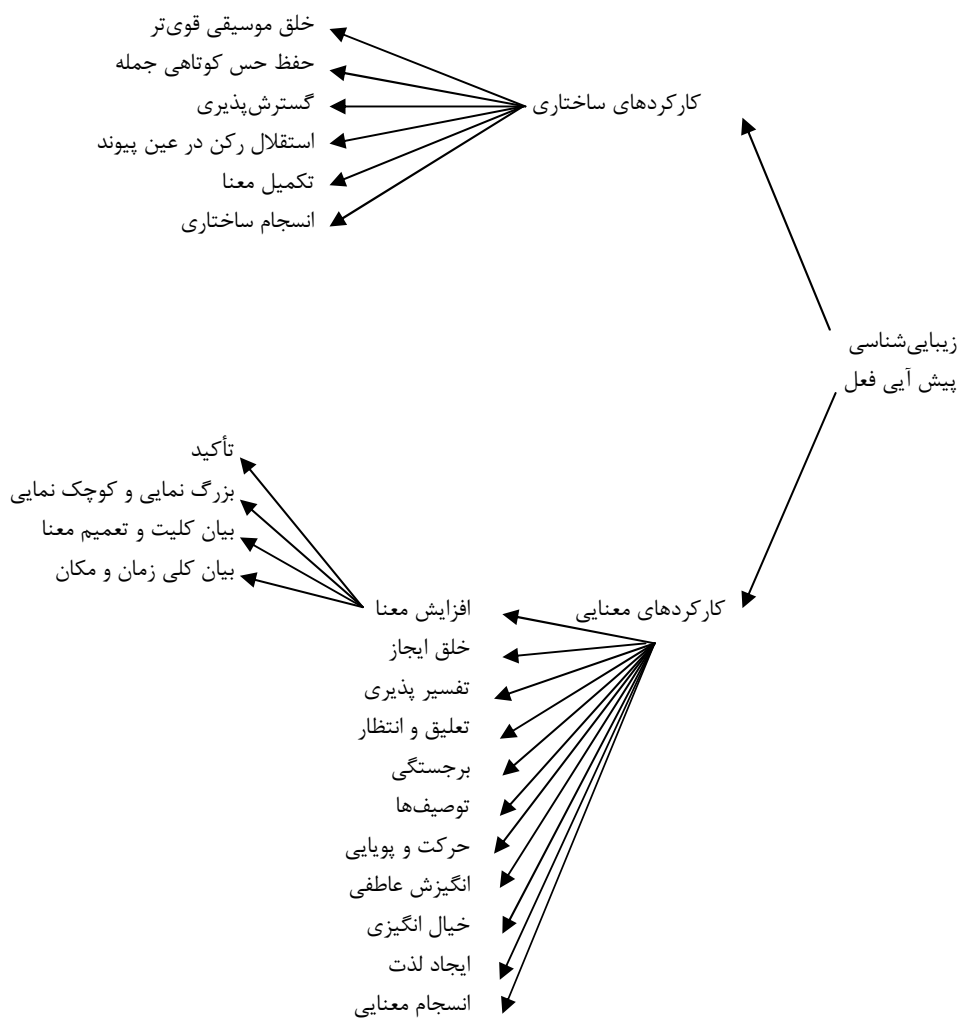
اگر مجموع شگردهای خلق زیبایی را در زبان سعدی آشنایی زدایی بگوییم؛ یکی از گونه‌های آن، آشنایی زدایی از ساختار نحوی است. از میان الگوهای گوناگون آشنایی زدایی نحوی، پیش آیی فعل تأثیر بسیاری بر ساختار و معنای جملات دارد و پرکاربردترین ساختار نحوی در غزل سعدی است. سعدی گاه فعل را پیش از فاعل، گاه پیش از مفعول، متمم، مسند و مسندالیه می‌آورد. البته منادا، بدل، مضاف الیه، و همکرد فعل مرکب نیز از این نشستن پس از فعل مستثنی نیستند. او با هر پیش آیی و پس آیی با توجه به بافت کلام هم زیبایی را خلق و هم عاطفه را به خواننده القاء می‌کند. پیش آیی فعل و پس آمدن ارکان و اجزاء در ساختار نحوی توان ساختار را در پذیرش و پیوند اجزا و ارکان دیگر تقویت می‌کند. توانمندی گسترش ساختار نحوی به گونه‌ای است که جملات مرکب طولانی همان ایجاز جملات ساده کوتاه را در خود حفظ می‌کند و در همان حال تمام ارکان و اجزاء در پوشش معنایی فراگیر، کلیت معنا را بیان می‌کنند. این همان انسجام ساختاری و معنایی متن است. از طرفی تفسیر پذیری نتیجه گسترش و پیچیدگی ساختار است.

برجسته‌سازی و زیبایی‌آفرینی موجب افزایش معنایی می‌گردد. اولین کارکرد افزایش معنایی، تأکید بر رکن پس از فعل در ساختار جمله است. بواسطه این تأکید رکن مورد نظر محوریت پیدا می‌کند. این محوریت، استقلال آن رکن را در حال داشتن پیوندهای بسیاری حفظ و تفسیرهای خاصی از معنا را بیان می‌کند. از این طریق علاوه بر تأکید، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی، بیان کلیت و تعمیم معنا و بیان کلی زمان و مکان پدید می‌آید.

از طرف دیگر این نوع ساختارشکنی نحوی، توصیف واقعیات بیرونی و درونی را برجسته و خیال‌انگیزی را تقویت می‌کند. انگیزش عاطفی نیز به ویژه در غزل که محبوب، مخاطب شاعر است و سخن گفتن از او شیرین و لذت بخش، در هنگام پیش‌آیی فعل چشمگیرتر است.

حضور فعل، قبل از دیگر ارکان به شکلی طبیعی حس انتظار و تعلیق را پدید می‌آورد. حس تعلیق، کشش و جذبه خواننده به خوانش متن را افزون می‌کند. نکته دیگر این که پیش‌آیی فعل سبب کوتاه کردن جمله و القای حس حرکت و پویایی را می‌شود.

در این نمودار کارکردهای ساختاری و معنایی پیش آبی فعل در غزل سعدی نمایش داده شده است.



پی‌نوشت

۱. توضیحی کوتاه درباره دو اصطلاح «ارکان» و «اجزاء» آورده می‌شود تا در بیان مطالب نکته مبهمی نباشد. منظور از واژه «ارکان جمله» نقش‌های اصلی گروه‌های اسمی و فعلی چون فاعلی، مفعولی، متممی، مسندی، مسندالیهی و فعلی است. منظور از واژه «اجزای جمله» نقش‌های وابسته به نقش‌های اصلی چون نقش مضاف الیهی، موصوفی، صفتی، همکردی و ... بدلی می‌باشد.

۲. برای روشن شدن این مطلب که کارکردهای پس از فعل آمدن اجزا مانند پس از فعل آمدن آمدن ارکان است، نمونه‌هایی از پس‌آیی اجزایی چون مضاف الیه، صفت، بدل، منادا، همکرد فعل (جزء اول فعل مرکب) و جمله‌های توضیحی، که موصوف «این» و «آن»، آورده‌ایم. پیش‌آیی فعل بر صفت:

اگر سری برود بی‌گناه در پایِ به خُرده‌ای ز بزرگان نشاید آزردن

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۱)

تا پای مبارکش ببوسم قاصد که پیام دلبر آورد

(همان: ۱۶)

پیش‌آیی فعل بر مضاف الیه:

نصیحت گفتن آسان است سرگردان عاشق را ولیکن با که می‌گویی چو نتواند پذیرفتن

(همان: ۳۳)

در این نمونه «نصیحت گفتن سرگردان عاشق» گروه اسمی است که «سرگردان عاشق» در این گروه نقش مضاف الیه دارد. ذکر این مضاف الیه کارکردهای گوناگون ساختاری و معنایی دارد، که در مقاله به آن‌ها اشاره شد.

جمله‌های وابسته‌ای که در ساختار خود صفت‌های اشاره «این» و «آن» دارند، جمله‌های توضیحی هستند که نقش موصوف این صفت‌ها را بازی می‌کنند. بدیهی است که نقش نحوی این جملات وابسته، تابع نقش «این» و «آن» در جمله هسته می‌باشد. پس به عبارتی «این» و «آن» در جایگاه ارکان جمله و جملات وابسته نقش اجزای وابسته به این ارکان را دارند. این ویژگی توان گسترش‌پذیری بیشتری به جمله می‌دهد و در همان حال انسجام ساختاری را می‌افزاید.

سعدی نتوانی که گر دیده بدوزی کان دل بر بودند که صبرش قدری بود

(همان: ۱۲)

سعدی ادب آنست که در حضرت خورشید گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

(همان: ۸)

ما اعتماد بر کرم مستعان کنیم کان تکیه باد بود که بر مستعار کرد

(همان: ۵)

سعدیا حال پراکنده گوی آن داند که همه عمر به چوگان کسی افتاده‌ست

(همان: ۴۰)

فعل‌های مرکب بالقوه می‌توانند زمینه گسترش‌پذیری جمله را فراهم آورند و اجزای دیگر را به راحتی در خود بپذیرند. این ویژگی وقتی توان خود را به خوبی نشان می‌دهد که در فاصله میان دو جزء فعل مرکب، جزء یا اجزایی قرار بگیرند.

نکته مهم، توجه به بعد در زمانی غزلیات سعدی است. از یک طرف در قرن هفتم روند ترکیب دو جزء فعل مرکب همانند افعال مرکب در زمان ما تثبیت نشده است؛ به همین سبب دو جزء فعل مرکب مستقل هستند و جزء اول توان پذیرش اجزای وابسته را دارد، از طرف دیگر در عین استقلال، دو جزء در ساختن معنای فعل شریک هستند.
فعل (جوش زدن):

دل سـنـگینت آگـاهی نـدارد که من چون دیگ رویین می‌زنم جوش

(همان: ۳۶)

فعل (خلاص نیافتن):

هر که دل‌آرام دید از دلش آرام رفت باز نیابد خلاص هر که درین دام رفت

(همان: ۲۹)

فعل (اختیار کردن):

کار به تدبیر نیست بخت به زورآوری دولت و جاه آن سر است تا که کند اختیار

(همان: ۴۸)

فعل (دم بر آوردن):

گر به همه عمر خویش با تو برآرم دمی حاصل عمر آن دم است باقی ایام رفت

(همان: ۲۹)

فعل (آرزو کردن):

مستی خمرش نکنند آرزوی هر که چو سعدی شود از عشق مست

(همان: ۸۱)

فعل (دست کوتاه کردن):

سعدی تو نیارامی و کوتاه نکنی دست تا سر نکنی در سر سودا که تو داری

(همان: ۱۵۷)

فعل (از دست دادن):

دیـر آمـدی ای نگار سرمست زودت نـدهیم دامن از دست

(همان: ۳۱۲)

منابع

- اخلاقی، اکبر (۱۳۷۷) تحلیل ساختاری منطق الطیر، اصفهان، فردا.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۳) توصیف ساختمان دستوری، چاپ پانزده، تهران، امیرکبیر.
- حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۶) گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، چاپ دوم، تهران، ثالث.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳) سعدی در غزل، تهران، قطره.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴) معانی، چاپ سوم، تهران، میترا.
- ضرابیها، محمدابراهیم (۱۳۸۴) زبان عرفان، تهران، بینادل.
- عبادیان، محمود (۱۳۸۴) تکوین غزل و نقش سعدی، تهران، اختران.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰) زیبایی‌شناسی سخن پارسی، تهران، مرکز.
- محمدی بنه گزه گناوه‌ای، عباسقلی (۱۳۸۴) بنیان‌های استوار ادب فارسی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- محمدی بنه گزه گناوه‌ای، عباسقلی (۱۳۸۴) رازهای خلق یک شاهکار ادبی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۲) دستور زبان فارسی، چاپ سوم، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۸) سعدی، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
- وحیدیان کامیار، تقی با همکاری غلامرضا عمرانی (۱۳۸۳) دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تهران، سمت.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۵) غزل‌های سعدی، تهران، سخن.

